

و مشافحه در طلب نفایس مضمون خطری چند است که مستلزم  
 دامل کنت را از ان اترازیست حسن است چه جای او با  
 انشاس چه هر پادشاه که جوهری نفیس و در خوانه او باشد  
 از نوبت او این بنا شد چه معلوم است که تصاریف  
 او در ان ملک و در ابل تعالیب اطوار اقدار صانع  
 مختار مقتضی تغییر احوال و تبدل و انتقال است خیاط  
 روزگار چاره طبع کون مرکبات را بر رشته اشوه کوب  
 برهم دزد انگاه بقراض فساد بدرد و با تشنفا  
 بسوزد و استاد قضا هرگز کبھی که از عقا قیر عیان  
 بسازد باز در مانو نکلک ساییده از ان ماده ترکیبی  
 دیگر اندوزد سنة الله التي تفضلت من قبل دن  
تجد السنة الله تبتیلا و چون پادشاه بقصد جزئی  
 از نقایس که کنجینه سینه را نخرانه محبت آن ساخته  
 بشکله کرده بر آینه در او انار فرج و فرج ظاهرو شود و المی کبریا

از ان

از لذت و جردان بیشتر باشد با و راه مابد خناچه حکایت کرده  
 که قبه از بلور که بصفت صفای جوهر و در ان منظر موصوف و موقوف  
 بود و منند سان جاذق در خرطه استدرت ان قایق صغیق  
 رعایت کرده بودند نزد پادشاهی تحفه آوردند چون بنظر امعان  
 در ان امل نمود و قایق محاسن او خاطر او را در بر بود و در نظر ان  
 ترین ثانی نمون آمد بفرمود که در نخرانه خاصه ضبط نمایند و بر  
 وقت بشت این آن شوره جوید و چون بمقتضای وای نعیم  
 لایکدده الدهر حوادث روزگار و نوایب او را بر قاعده  
 ستمه از اعراضه تلف ساخت پادشاه از ان معنی عظیم متغیر شد  
 چنانچه از تدبیرات امور مملکت و نظر در مصالح رعیت و معاشرت  
 ندما و اهل صحت باز ماند از غایت تاسف و تلمذ بر فوات ان  
 باقوت لبانرا بکوسر و ندان میگزید و از فرط جزع از فرج ویدگان  
 اشک چون عقیق روان بر جبهه کبر باسان میبارید و بسیم  
 اشک دزر رخسار در بازار سودای در آمده نقد اوقات  
 صرف تر کران نمینود چندان سودای هوای آن قبه در غماش